

توسعه ی سیاسی در ایران پس از خرداد ۱۳۷۶

مهدی عباسی سرمدی*

استادیار دانشگاه تربیت معلم تهران (خوارزمی)

مهرنوش راهبر

دانشجوی دکترای علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۹/۱۲ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۷/۱۱/۷)

چکیده:

نظریه های توسعه سیاسی با پایان یافتن جنگ جهانی دوم و رهایی کشورهای جهان سوم از استعمار (تحت عنوان نوسازی) به طور گسترده در مطالعات سیاسی مطرح شد. پس از سیر تحول طولانی، در دوره ی جدید، ادبیات و مفهوم توسعه سیاسی به "دموکراسی" فرو کاسته شد. چنین تحولی با روند رو به رشد دموکراسی و پیدایش مباحث مربوط به آن در کشورهای در حال توسعه همراه بوده است. در ایران نیز در صد سال اخیر، جنبش های فکری متعدد در زمینه ی مذکور ظهور کرده و به مبارزات گسترده پرداخته اند. مقاله ی حاضر می کوشد علاوه بر بیان مفهوم توسعه سیاسی، به بررسی آن در ایران بویژه پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ بپردازد. در این میان، با توجه به پرسش اصلی مقاله، محتوای فکری اصلاحات در قالب شعار توسعه سیاسی و روند تحقق آن، میزان موفقیت اصلاح طلبان در تنویر و عملیاتی کردن شعارهای خود پس از خرداد ۱۳۷۶ و اساساً ارتباط و چگونگی پیوند مقولات طرح شده با نظام سیاسی- قانونی حاکم، دیدگاهی آسیب شناسانه تجزیه و تحلیل و بررسی می شود.

واژگان کلیدی:

توسعه سیاسی - دموکراسی - قانون مداری - قانون اساسی - اصلاحات - مردم سالاری دینی - دین - جمهوری اسلامی - ایران - دوم خرداد - اصلاح طلبان

مقدمه

بدون شک نیل به آزادی و عدالت هدف لاینفک همه‌ی انقلاب‌ها است. در ایران نیز با وجود سابقه‌ی طولانی مبارزات و مطالبات توسعه خواهانه برای محو استبداد، همچنان این مبارزات ادامه دارد. علی‌رغم تلاش فراوان برای رسیدن به آرمان‌های آزادی، برابری، استقلال، رفاه و امنیت در قالب جنبش‌های بزرگ مشروطیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت و نیز انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، هنوز هم مناقشه بر سر دگرگونی‌های سیاسی و اصلاحات ساختاری در جهت دموکراتیزاسیون و نیز فرصت‌ها و چالش‌های آن بسیار است. در پی وقوع جنبش اصلاح‌طلبانه‌ی خرداد ۱۳۷۶ با شعار اصلی توسعه سیاسی، فضای سیاسی تا حدودی تنوع یافت. در واقع، رفتار انتخاباتی مردم در دوم خرداد ۱۳۷۶ (که یکی از مظاهر عظیم و کم‌نظیر مشارکت مدنی آنان برای بیان و طرح اساسی مطالبات‌شان بود به نوعی، اعتراضی آشکار به وضع حاکم را نیز نشان می‌داد) تحولاتی در جامعه ایران ایجاد کرد که باعث اوج‌گیری مباحث مربوط به سازوکارهای توسعه سیاسی شد.

به‌طور کلی، پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ مفهوم توسعه سیاسی، در مرکز دیدگاه‌ها و گفتمان‌های سیاسی قرار گرفت و منجر به طرح فراگیر ملزومات آن (آزادی، قانون، تکثر، مطبوعات مستقل و آزاد، فعالیت آزادانه‌ی احزاب و گروه‌های سیاسی و حاکمیت مردم بر سرنوشت خود و دخالت آنها در روند تصمیم‌گیری) شد. جریان اصلاح‌طلبی و در واقع رهبران و تئوری‌پردازان آن، تفکری را مطرح کردند که جدای از نوع مباحث، انسجام و محتوای نظری آن و بدون توجه به سنخیت یا عدم سنخیتش با شرایط ایران، توانست هژمونیک (مسلط) شود.

پرسش اساسی در این مقاله، این است که موانع اصلی فراروی توسعه‌ی سیاسی در ایران پس از طرح جدی آن در خرداد ۱۳۷۶ به عنوان هدف و تز اصلی جریان اصلاح‌طلب، به لحاظ مسائل درونی جبهه‌ی اصلاحات چه بوده است؟ در واقع، ما در پی آن هستیم که با طرح و تحلیلی متفاوت از مبحث توسعه سیاسی در ایران، موانع تحقق آن را با تأکید بر مشکلات درونی و آسیب‌شناسی جریان اصلاح‌طلب بررسی کنیم. در اینجا توسعه سیاسی مد نظر ما، به‌طور ویژه عبارت است از وجود سازوکارهای دموکراتیک برای ایجاد فرصت‌های برابر در راه کسب قدرت برای گروه‌های رقیب و نیز حاکمیت قانون دموکراتیک که به رشد نهادهای مدنی منجر شود.

در این میان، فرضیه‌های متعدد وجود دارد، اما فرضیه‌ی اصلی مورد نظر در این مقاله با توجه به پرسش اساسی مطرح شده، همانا ضعف تئوریک (نظری)، فقدان استراتژی روشن و

ناکارآمدی تشکیلاتی جریان اصلاح‌طلب و فقدان انسجام درونی (وجود تعارض در داخل جبهه اصلاحات)، است که از دیدگاه ما از موانع عمده و مؤثر در جریان اصلاحات و توسعه سیاسی در ایران، پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ بوده است.

توسعه‌ی سیاسی

توسعه در مفهوم کلی و لغت نامه ای خود به معنای «ترقی کردن و فراخ کردن» است (معین، ۱۳۶۴، ص ۱۱۶۵). اما مفهوم "توسعه سیاسی" به‌طور ویژه، از دیدگاه‌ها و نگرش‌های مختلف تعریف شده و به بحث و بررسی گذاشته شده است. گروهی با نگرشی کمی و برخی دیگر با نگاهی کیفی و ساختاری به توسعه‌ی سیاسی پرداخته‌اند؛ برخی نیز با رویکردی خاص سعی در برشمردن شاخص‌ها و پارامترهایی مشخص برای آن کرده‌اند. نظریه‌های توسعه‌ی سیاسی، توالی‌ها و ابعاد مختلف داشته است؛ چنانکه نظریه‌های "توسعه‌گرایی کلاسیک" در قالب الف- نظریه‌های کمیت‌گرای توسعه (نظریه رفتارگرایی در خصوص دموکراسی، توسعه‌گرایی در الگوی پلپاریشی، نظریه بسیج کارل دوپیچ و نیز دانیل لرنر)، ب- نظریه کارکردگرایی توسعه، ج- نظریه توسعه‌گرایی شیلز و د- طرح نظریه بحران از سوی لوسین پای و افراد بعد از او نظیر ارگانسکی مطرح شد. و همچنین در دوره‌ی جدیدتر ساموئل هانتینگتون با برداشت نهادگرایی و دیوید ایتر با طرح کارکردگرایی نوپردازی شده، توسعه‌ی سیاسی را مورد تحلیل قرار دادند.^۱

گفتنی است، توسعه‌ی سیاسی چه به معنای فلسفی و چه جامعه‌شناسانه به چگونگی برداشت از مقوله‌ی "حوزه عمومی" بستگی دارد. حوزه‌ای که افراد، فارغ از تفاوت‌های خود به‌طور برابر و آزاد درباره‌ی مسائل مهم سیاسی به گفتگو بپردازند و نظر آنان به رأس هرم قدرت سیاسی منتقل شود. تقویت چنین حوزه‌ای از پیش شرط‌های اساسی توسعه‌ی سیاسی است. علاوه بر آن در نگاهی کلی می‌توان گفت؛ این مقوله به کل سیستم سیاسی، جامعه و ساختار فرهنگی یک کشور مربوط می‌شود و نیز با ایجاد دگرگونی‌ها و اصلاح اساسی در ساختارهای مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی همراه است. در واقع نیازمند ایجاد سازوکارها و ابزارهای قانونی و نهادهای مدنی است. لذا از جنبه‌های گوناگون و در سطوح مختلف اعم از ساختار و محتوای نظام‌های سیاسی و جامعه، مورد توجه اندیشمندان مختلف قرار می‌گیرد. چنانچه از دید محمود سریع القلم؛ «توسعه‌ی سیاسی به دلیل چند بعدی، جامع و شدیداً کیفی بودن آن، پیچیده‌ترین سطح توسعه‌ی یک جامعه است» (سریع القلم، ۱۳۸۰، ص ۱۰۴).

۱. برای مطالعه بیشتر، رجوع کنید به: برتران بدیع، توسعه‌ی سیاسی، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران: قومس، ۱۳۷۶.

مایرون واینر در بیان توسعه سیاسی، نظریات مختلف را برمی شمرد و آن را موضوعی می نامد که همواره گفتگو برانگیز بوده است (واینر و هانتینگتون، ۱۳۷۹، ص ۱۵).

از نظر شماری از پژوهشگران، توسعه سیاسی عبارت است از روش‌ها و خط‌مشی‌های سیاسی که رشد اقتصادی را در کشورهای در حال توسعه هموار می سازد شمار دیگر محققان، توسعه سیاسی را به مطالعه ی رژیم های جدید، نقش گسترش یافته ی حکومت‌ها، بالا بردن مشارکت سیاسی و توانایی رژیم‌ها برای حفظ نظم در شرایط تحولات پرشتاب و همچنین رقابت بین دسته‌های سیاسی، طبقات و گروه های قومی بر سر قدرت و نیز رقابت در منزلت اجتماعی و ثروت تعریف می کنند. از نظر عده ای دیگر، توسعه سیاسی، چگونگی روی دادن انقلاب‌ها، بویژه شرایط جایگزینی نظام‌های سرمایه داری با سوسیالیستی است.

بهترین بیان نظریه‌ی مدیریت تغییرات سیاسی در زمینه‌ی مطالعات توسعه سیاسی جایگاه خود را می یابد. چنانکه در دو دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ وقتی بحث از توسعه به میان آمد بیشترین توجه به ابعاد اقتصادی توسعه سیاسی معطوف می شد، زیرا عقیده بر این بود که توسعه نیافتگی اقتصادی ریشه در ناکارآمدی ساختارهای سیاسی دارد. اما مسائل مربوط به سیاست و جامعه که تحت عنوان نظریه های توسعه سیاسی آورده می شوند، در بحث های مربوط به تحولات ملی و بین المللی - از مک کارتیسم گرفته تا جنگ سرد - متجلی شد، که بویژه محصول بینش خاص در جامعه آمریکا است. در واقع دانشمندان علوم سیاسی از اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ به شاخص‌ها و پارامترهای سیاسی و اجتماعی بیشتر از عوامل اقتصادی توجه کردند.

لوسین پای یکی از متفکران برجسته ی توسعه سیاسی، مباحث بسیار در این مقوله دارد. وی در کتاب "ابعاد توسعه سیاسی"، توسعه سیاسی را گذار موفقیت آمیز از «شش بحران» می داند: بحران هویت ۲- بحران مشروعیت ۳- بحران نفوذ ۴- بحران مشارکت ۵- بحران یکپارچگی و یگانگی ۶- بحران توزیع (pye, 62-67).

لئونارد بایندر در بیان مفهوم "توسعه سیاسی" و تمیز آن از مفهوم "دگرگونی اجتماعی" می گوید: «ساده‌ترین راه برای تمیز بین کاربرد این دو واژه، آن است که مفهوم توسعه سیاسی را به نتایج سیاسی گذر از یک آستانه ی تاریخی، محدود نماییم» (پای {و دیگران}، بایندر، ۱۳۸۰، صص ۴۳-۴۲). در تعریف مختصر دیگر، توسعه سیاسی این‌گونه بیان شده است (علی بابایی، ۱۳۸۲، ص ۲۰۴):

"افزایش ظرفیت و کارایی یک نظام سیاسی در حل و فصل تضادهای منافع فردی و جمعی، ترکیب مردمی بودن، آزادگی و تغییرات اساسی در یک جامعه. توسعه سیاسی با رشد دموکراسی همراه است. سه عامل سازمان، کارایی، تعقل عملی و همبستگی ایدئولوژیک رهبران را از لوازم توسعه سیاسی دانسته اند."

همان‌گونه که گفته شد برای یک سیستم سیاسی توسعه یافته، اندیشمندان عوامل متعدد و ویژگی‌های بسیار را برشمرده‌اند. در این میان نهادهای دموکراتیک و توسعه‌ی جامعه مدنی (به عنوان حوزه‌ی سوم و مستقل از دولت، یعنی سازمان‌ها و نهادهای غیر دولتی) از جمله ویژگی‌های اساسی و مهم است که در نظریات گوناگون بر آن تأکید شده است. باید توجه داشت که تعاریف و مفاهیم متعدد توسعه سیاسی، لزوماً مبین قاعده‌ای جزمی برای همه‌ی جوامع نمی‌باشد. تجارب جوامع در فرآیند توسعه‌ی سیاسی متفاوت و ویژه است و طبق ارزش‌های اجتماعی، عوامل طبیعی، نظام اقتصادی، فرهنگی و سیاسی هر جامعه، تحت تأثیر این متغیرها قرار می‌گیرد. اما آن چه در مورد فرآیند توسعه سیاسی بین تمام جوامع عمومیت دارد، افزایش تحرک و کارآیی جامعه، محدود شدن قدرت دولت، افزایش آزادی‌ها و حقوق مدنی و در تحلیل نهایی همان تقویت جامعه مدنی می‌باشد.

می‌توان گفت با وجود اختلاف‌هایی که در تعاریف مختلف از نظام‌های سیاسی توسعه یافته (دموکراتیک) و توسعه نیافته (غیردموکراتیک) وجود دارد، ویژگی‌ها و شاخص‌های اصلی یک نظام سیاسی توسعه یافته (دموکراتیک) از ابهام کمتر برخوردار است. از آن جمله می‌توان ویژگی‌هایی اساسی را که برخی نظریه‌پردازان همچون سیمور مارتین لیپست در "دایره‌المعارف دموکراسی"، برای چنین نظامی قائل شده‌اند، برشمرد (لیپست، ۱۳۸۳، ص ۱۱-دیباچه):

ویژگی نخست این که بر سر احراز مناصب دولتی، رقابت وجود دارد و برای تصدی سمت‌ها یا مقام‌ها، انتخابات منصفانه، بدون استفاده از زور یا اجبار و بی آن که هیچ گروهی در جامعه حذف یا محروم شود، در دوره‌هایی مشخص برگزار می‌شود. ویژگی سوم این که آزادی‌های مدنی و سیاسی وجود دارند تا صحت و انسجام مشارکت و رقابت سیاسی تضمین شود.

به طور کلی از دید این گروه از متفکران طرفدار دموکراسی؛ شاخص‌های مهم همچون؛ تقویت جامعه‌ی مدنی و به تبع آن آزادی‌های مدنی و سیاسی، حاکمیت مردم، حقوق مدنی، مساوات طلبی، قانون و قانون‌مداری، مشارکت سیاسی، احزاب، پارلمان و پارلمانتاریسم از مؤلفه‌های اصلی و مشترک یک نظام سیاسی توسعه یافته به شمار می‌آیند.

توسعه سیاسی در ایران تا پیش از خرداد ۱۳۷۶

در دوران معاصر، جنبش مشروطیت در ایران سرآغاز ظهور مؤلفه‌های توسعه سیاسی در ایران بود؛ پارلمان، انتخابات و مشارکت سیاسی، محدودیت قدرت شاه، احزاب و... از جمله آنها هستند. چنانچه فعالیت احزاب از دوره‌ی مشروطه، در ابتدا در قالب دو حزب "مشروطه خواه" و "مستبد" و سپس "انقلابی (بعدها دموکرات)" و "اعتدالیون" شروع به فعالیت کردند.

پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ همچنان احزاب سر برآوردند (حزب سوسیالیست، اصلاح طلب، تجدد و...).

گفتنی است؛ پس از روی کار آمدن رضا شاه، ساختار سیاسی ایران و اقتدار دوگانه‌ی آن که شامل حکومت مرکزی و ساختار قبایلی بود، دچار تحول شد. «رضا شاه با تحولاتی که در زمینه‌ی حمل و نقل، آموزش و پرورش و دیوان سالاری اداری ایجاد کرد، شکل و محتوای زندگی و روابط اجتماعی را دگرگون می‌ساخت و مبانی "دولت مدرن" را پایه‌گذاری می‌نمود» (میری، ۱۳۸۰، صص ۲۵-۲۴).

ساختار سیاسی حکومت پهلوی اول، دارای نهادهای سیاسی دموکراتیک و احزاب و گروه‌های سیاسی قوی و تأثیر گذار نبود، اما رضاشاه برای نوسازی تلاش می‌کرد. آنگونه که همایون کاتوزیان عقیده دارد (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۹، صص ۴۱۸-۴۱۷):

"... واقعیت این است که او ایران را از هرج و مرج رهایی بخشید و در راه نوسازی کشور با نتایج خوب و بد گام برداشت... از دید تحلیلی، حکومت رضا شاه در دهه‌ی ۱۳۰۰/۱۹۲۰ هر چند روز به روز دیکتاتوری تر می‌شد، هنوز از چارچوب قانون اساسی بیرون نرفته بود." در واقع به زعم کاتوزیان، رضاشاه با محو هرج و مرج و آوردن صلح و ثبات، باعث رواج فعالیت‌های اقتصادی خصوصی و دولتی نیز شد (ص ۴۴۹) که این مسأله، خود پیش زمینه‌ی مؤثر برای توسعه است.

در دوره‌ی پهلوی دوم، شکل حکومت محمدرضا شاه که به طور رسمی سلطنت مشروطه بود؛ بر اساس قانون اساسی از نهادهای دموکراتیک (پارلمان، کابینه، احزاب و...) تشکیل شده و تفکیک قوا نیز در آن پیش بینی شده بود. در سال‌های اولیه یعنی ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ و پایان دولت ملی دکتر مصدق، فضای سیاسی ایران متکثرتر و قدرت شاه محدودتر بود و نیز احزاب متنوعی فعالیت می‌کردند. اما در دهه‌ی دوم حکومت محمدرضا شاه، مؤلفه‌های شکننده و نه چندان قدرتمند توسعه سیاسی کم‌رنگ باخته و ساختار سیاسی به سمت یک جانبه‌گرایی و تک حزبی شدن (حزب رستاخیز) حرکت کرد. چنانچه این ساختار، ویژگی‌های بارزی داشت؛ ساخت دولت مطلقه، انحصار اقتصادی در دست دولت و به دنبال آن فساد دولتی، نظامی‌گری و سرکوب اجتماعی، تحدید شدید آزادی‌ها و فضای بسته‌ی جامعه و ... (به طور خلاصه بی‌توجهی به اصلاحات و توسعه سیاسی) از مهم‌ترین عواملی بود که نارضایتی مردم و سایر نخبگان را دامن می‌زد.

با وقوع انقلاب اسلامی و حاکمیت ساختاری سیاسی - مذهبی، این ایدئولوژی در قانون اساسی تجلی یافت. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به گونه‌ای طراحی و تدوین شد که (با تلفیق وجوه دموکراتیک از یک طرف و مذهبی - شیعی از طرف دیگر) ظرفیت قرائت‌های

مختلف را داراست. شماری از مؤلفه‌های کلیدی توسعه‌ی سیاسی در این قانون پیش بینی شده است، شاخص‌هایی نظیر تفکیک قوا، پارلمان، مشارکت سیاسی و انتخابات، احزاب، مطبوعات مستقل و آزاد و برخی آزادی‌های سیاسی و فردی. حال آنکه با توجه به ایدئولوژیک بودن ساختار سیاسی، تلفیق جنبه‌های مذهبی با اصول قانونی در تمامی موارد و به طور کلی در سرتاسر قانون اساسی وجود دارد.

درباره‌ی یکی از مؤلفه‌های اساسی توسعه‌ی سیاسی یعنی "مشارکت سیاسی" لازم به ذکر است که در دهه‌ی اول پس از انقلاب، مشارکت سیاسی مردم، تحت تأثیر بیان و کلام امام خمینی (ره) بود و به صورت مشارکت توده‌ای یا بسیج از بالا متجلی می‌شد که نمایانگر وجود عنصر کارزماتیک در ساختار قدرت ایران بود. این مسأله در آن دوران (تثبیت انقلاب، جنگ و ...) و اوضاع بحرانی، مقوله‌ای قابل پیش بینی بود (هر چند اساساً روند تحقق جامعه مدنی را تسریع نمی‌کرد). پس از رحلت رهبر مقتدر انقلاب، اقتدار روحانیت حاضر در حاکمیت، براساس جایگاه ایشان تثبیت شد. در این دوران و با پایان جنگ، مشارکت سیاسی، عمدتاً تحت نفوذ گروه‌هایی مشخص بود و کنترل هرچه بیشتر بر اپوزیسیون داخل کشور اعمال می‌شد. در ادامه، دولت با حضور گسترده در امور اجتماعی، درصدد نهادینه کردن کنترل خود برآمد. پس از آن نیز، قانون نظارت استصوابی شورای نگهبان، برای نظارت بر نیروهای مختلف عرصه‌ی سیاسی کشور تصویب شد (بشیریه، ۱۳۷۸، صص ۷۴-۶۹).

صحنه‌ی سیاسی ایران در دهه‌ی دوم انقلاب و پس از پایان جنگ به دور از رقابت حزبی گروه‌ها و جناح‌های مختلف بود؛ مطبوعات مستقل و آزاد وجود نداشت و فضای سیاسی موجود می‌توانست منجر به گسترش شکاف میان مردم و روشنفکران با حاکمیت شود. چنانچه در اواخر دهه‌ی دوم انقلاب و ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، نوعی شکاف میان ملت و دولت در حال پیشروی بود چرا که بسیاری از امور اساسی مربوط به حیات سیاسی مردم، مورد غفلت واقع شده بود و چنین مسائلی نشان دهنده‌ی تحت‌الشعاع قرار گرفتن اصول توسعه‌ی سیاسی در دوره‌ی بیست ساله بوده است.

در واقع، تحولات صورت گرفته در دو دهه‌ی اول پس از انقلاب اسلامی زمینه‌های ظهور جنبش اصلاح‌گری را فراهم کرد و با وجود اینکه، گروه‌ها و نمایندگان این جریان، عمدتاً نیروهای انقلابی و پیرو آراء امام خمینی - بنیانگذار جمهوری اسلامی - بودند، ولی طرح شعارهای مدرن سیاسی - اجتماعی در فضای خاص دهه‌ی دوم انقلاب، تحولات عظیم در سطح جامعه ایجاد کرد و واکنش‌های بسیار را از سوی حاکمیت برانگیخت.

به طور کلی، با توجه به ویژگی‌های طرح شده، می‌توان نظام سیاسی ایران پس از انقلاب اسلامی را در زمره‌ی "دولت‌های ایدئولوژیک" قرار داد. حسین بشیریه در طرح و بیان چنین دولت‌هایی بر این باور است که:

"در دولت‌های ایدئولوژیک تنها کسان و گروه‌هایی می‌توانند به عرصه‌ی قدرت وارد شوند که مؤمن و متعهد به ایدئولوژی باشند... پس ملاک صلاحیت برای پیوستن به گروه حاکمه،... رابطه‌ی عقیدتی و ارادت است... دولت‌های ایدئولوژیک در یک معنای کلی، مذهبی هستند... و اصولاً متضمن عناصری بالقوه از بحران مشروعیت، مشارکت و کارآیی... که آنها را همواره در معرض خواست اصلاحات قرار می‌دهند... برخی از گروه‌ها که در فرایند تثبیت قدرت رژیم و پیدایش گرایش انحصاری حذف می‌شوند، پایگاه سیاسی اصلاح‌طلبی را تشکیل می‌دهند." (بشیریه، ۱۳۸۴، صص ۱۸۵-۱۸۴)

بنا بر مباحث نظری فوق، به نظر می‌رسد. علاوه بر نظام اسلامی ایران، اصلاحات مطرح شده در خرداد ۱۳۷۶ نیز (که در ادامه‌ی مقاله به آن پرداخته می‌شود)، به طور نسبتاً کامل در چارچوب این تئوری قرار می‌گیرد.

گفتنی است، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مانند هر قانون اساسی دیگر به عنوان قاعده‌ی بازی، شناسنامه‌ی نظام سیاسی و معیار سنجش پتانسیل‌های دموکراتیک آن (نظام سیاسی) است. اما این قانون با وجود داشتن ظرفیت‌های دموکراتیک، دارای چهره‌ای پارادوکسیکال است. در واقع، تداخل اختیارات، عدم شفافیت و وجود نهادهای قدرتمند موازی با ساختارهای دموکراتیک (از جمله شورای نگهبان و...)، توان عملی کردن ظرفیت‌های دموکراتیک را از آن گرفته است. همانگونه که منتقدان درباره‌ی آن نقدهای گوناگون کرده‌اند از جمله گفته می‌شود: «قوانین ایران و سخنان رهبران جمهوری اسلامی ایران در مورد نقش سیاسی و اجتماعی فرد هنوز ابهامات زیادی را در خود دارد» (یو، ۱۳۸۱، صص ۲۰۹).

جنبش اصلاح طلبی و توسعه سیاسی

اقبال عظیم مردم به شعارهای جنبش اصلاحات (توسعه سیاسی، آزادی، جامعه مدنی و قانون‌مداری)، می‌تواند نشان‌دهنده‌ی نوعی ناکارآمدی ساختار سیاسی دو دهه‌ی اول انقلاب در حرکت جدی به سوی توسعه‌ی سیاسی باشد. حرکتی که در غوغای تثبیت نظام سیاسی پس از ۱۳۵۷ و نیز جنگ ۸ ساله، گم شد و فضای سیاسی حاکم بر این دوران بویژه پس از پایان جنگ، با مطالبات توسعه خواهانه‌ی مردم در قالب انقلاب، فاصله‌ی بسیاری داشت. این مسأله را یکی از فعالان سیاسی جناح اصلاحات (بهزاد نبوی) به روشنی بیان می‌کند: «شعار جمهوری اسلامی نیز معلوم بود، همین "مردم سالاری دینی" بود که آقای خاتمی در جنبش

اصلاحی مطرح کرد. این دو شعار به نظر ما به دلایلی بعد از پیروزی انقلاب مغفول واقع شد» (نبوی، ص ۳۰۷).

ظهور سیدمحمد خاتمی و پذیرش کاندیداتوری انتخابات هفتم ریاست جمهوری در پی تلاش گروه‌های چپ جدید، شاید نشانه‌ی باور آنها به ضرورت تغییر و اصلاح در برخی سطوح ساختار سیاسی کشور بود. خاتمی در بخشی از پیام رسمی خود برای اعلام کاندیداتوری در بیان انگیزه‌ی حضور خود، این گونه می‌گوید:

"...با این امید که طرح شدن دیدگاه‌های مختلف و متفاوت و دامن زدن به بحث درباره‌ی آنها، آن هم در موقعیت ممتاز انتخابات ریاست جمهوری، نشاط فکری و سیاسی را در جامعه افزون کند و قدرت انتخاب و اختیار مردم را که صاحب اصلی کشور و انقلاب اند، بالا ببرد" (حقدار، ۱۳۷۸، ص ۱۸۰).

گفته‌های محمد خاتمی، می‌تواند این تصور را ایجاد کند که حضور او در انتخابات ریاست جمهوری، نه از روی قصد و برنامه‌ای منظم و از پیش تعیین شده بلکه تنها برای تغییر جو سیاسی به طور سطحی و نه ایجاد رفرم (اصلاح) اساسی در ساختارهای حاکم بوده است. ولی با وجود این، چنین تحولی نوید حرکت در جهت تقویت ساختارهای دموکراتیک را می‌داد.

با این حال، شکل‌گیری دیدگاه سیاسی متفاوت در ایران پس از انقلاب، از سوی بخشی از گروه‌های انقلابی و انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ از منظر جامعه‌شناختی محصول و معلول شرایط ویژه‌ی جامعه ایران بود که حکایت از آمادگی مردم برای پذیرش شرایط دموکراتیک می‌کرد. تاریخ قریب به یک صدساله‌ی مبارزه برای حاکمیت ملی و دموکراسی از زمان مشروطیت تا جنبش ۱۳۳۲ و انقلاب اسلامی، مردم ایران را برای آزمون استبداد ستیزی و توسعه سیاسی آبدیده کرده بود.

محورهای اندیشه‌ی اصلاحات

همانگونه که اشاره شد، وضعیت نامتعادل ایران در آستانه دوم خرداد ۱۳۷۶، بیم به خطر افتادن موجودیت نظام سیاسی و ایجاد بحران شدید را به وجود آورده بود. در این زمان گروهی از نخبگان (اکثراً خارج از سطوح اول قدرت سیاسی) با توجه به این مسأله و شناخت درست وضع موجود، راهبر خواسته‌های مردم شدند و اندیشه‌ی اصلاح و تغییر در بطن و مرکز گفتمان‌های موجود در فضای سیاسی ایران نشست.

به نظر می‌رسد هدف و چشم‌انداز اصلی مخالفان وضع موجود، آن گونه که در واکاوی ذهنیت آنها آشکار می‌شود، علاوه بر جلوگیری از یک دستی حاکمیت، کسب قدرت، طرح

حرف های نو در جامعه، ارائه ی قرائتی بهتر از دین و زدودن چهره ی خشن از آن؛ نجات نظام جمهوری اسلامی و انقلاب و آرمان هایش از آسیب، فروپاشی و فراموشی است. به قول یکی از فعالان اصلاحات (بهزاد نبوی): «شعارهای اصلاحی، شعارهای ابتدا به ساکنی نبوده و همان شعارهای اصلی انقلاب بوده است و در دوم خرداد ۷۶ فرصتی به وجود آمد که آن شعارها مجدداً و به صورت کاملاً شفاف مطرح شد» (نبوی، ۳۰۸).

به این ترتیب و به گفته ی اکثر اصلاح طلبان، دوم خرداد ادامه ی انقلاب اسلامی بوده است و اصلاحات نیز تلاش برای به تحقق رسیدن شعارهای مغفول مانده ی انقلاب اسلامی بود. با این حال، در ابتدای کاندیداتوری محمد خاتمی، به طور مشخص، گفتمانی به نام "اصلاحات" وجود نداشت و تأکید خاتمی و نیروهای حامی او بازگشت به قانون اساسی، اجرای آن و قانون گرایی بود. به طوری که خود سید محمد خاتمی در این باره می گوید:

"اگر بخواهم مهم ترین مشخصه ی دوم خرداد را به قرائت خودم - چون در این زمینه قرائت های متفاوت وجود دارد - بگویم، این است: قانون مداری. قانون مداری یعنی حرکت در چارچوب قانون اساسی؛ قانون مداری یعنی پاسداری از دین و انقلاب از یک سو و دفاع از حقوق و آزادی های مردم از سوی دیگر؛ قانون مداری یعنی تحقق عدالت در جامعه که البته بارزترین وجه عدالت تأمین حرمت و امنیت یکایک افراد این مملکت است" (خاتمی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۳).

این گروه که از قانون گرایی حمایت کرده و طرفدار تکیه بر اقتدار قانونی و دموکراتیک بودند، همه چیز را در قانون اساسی دیده و آن را فصل الخطاب تلقی می کردند. آنها گفتمان ضداستبدادی قانون اساسی را با قرائتی کلی و دموکراتیک از آن در هم آمیخته و در قالب آن، به اجرای برخی شعارها امیدوار بودند.

با این حال گفتنی است؛ مقاومت برخی ساختارها و نیز گروه های صاحب نفوذ در سیاست و اقتصاد ایران در بعد عملی و چگونگی دیالکتیک دین و دولت، حدود هر کدام از آنها و در نهایت، نسبت دین با مفاهیم مدرن چون توسعه ی سیاسی و جامعه ی مدنی در بعد نظری، مهم ترین مسأله ی پیش روی دولت اصلاحات بود. تفکر اصلاحات، همان گونه که در گفته ها و نوشته های طراحان آن مشهود است در واقع در پی احیاء ظرفیت های دموکراتیک قانون اساسی بود و می کوشید با تکیه بر آن و اجرای اصول مترقی اش، تقویت نهادمدنی مدنی و توسعه ی سیاسی را محقق سازد. اما عرصه ی عملی سیاست ایران (با توجه به حدود قدرت و اختیارات ریاست جمهوری)، تحقق چنین اهداف و عملکردی را با دشواری مواجه ساخته بود. با این حال، اندیشه ی اصلاح و لزوم آن مسأله ای بود که از سوی دولت هفتم دنبال می شد.

در واقع، تفکر اصلاحات در مقابل برخی ابعاد غیرمنعطف ساختار سیاسی حاکم، طرح‌کننده‌ی گفتمانی لطیف‌تر، تکثرپذیرتر و دموکراتیک‌تر بود. به بیان دیگر، دیدگاه اصلاح‌طلبانه می‌کوشید فضای متمرکز قدرت سیاسی را که با عنصر تقدس مذهبی در هم آمیخته و نقد آن دشوار شده بود، بر هم بزند و آن را به گونه‌ای به عرصه‌ی سیاست رئالیستی که میدان نقد و پاسخگویی است بکشاند و شرایطی را ایجاد کند که زمینیان بتوانند به ساحت آسمانی حکومت دینی، نزدیک شده و این لویاتان (حکومت) را از محوریت خارج کنند. تأکید مداوم بر حقوق مردم، حق حاکمیت ملی و تعیین سرنوشت خود، آزادی، قانون‌مندی، مبارزه با تفکر خودی و غیرخودی از سوی جناح دوم خرداد، همه حکایت از این مسأله داشت. با نگاهی به تفکر اصلاح‌طلبی و محورهای اصلی آن می‌توان قرابت بسیاری از آنها را با افکار و اندیشه‌های امام خمینی البته به صورتی نوپردازی شده، مشاهده کرد. اصلاح‌طلبان با رجوع به متن انقلاب و آراء مردم‌مدارانه‌ی امام خمینی و نیز وجوه دموکراتیک قانون اساسی، قصد ایجاد تحول داشتند. این مسأله در کلام آنها مشهود بود. حجاریان این مسأله را به صراحت بیان می‌دارد:

"از نظر من، امام گام‌های بسیار بلند در این جهت [توسعه سیاسی] برداشتند و من فکر می‌کنم نفس انقلاب اسلامی و تأسیس جمهوری اسلامی، ولو این که اسم توسعه سیاسی هم روی آن نگذاریم و آن را دموکراتیزاسیون و مردم‌سالاری نخوانیم، پروژه‌ای در جهت توسعه سیاسی بوده است، یعنی اگر ما مقیاس بندی کنیم، امام قطعاً شاخص‌های مردم‌سالاری در ایران را طی ده سال ارتقاء دادند."

محمد خاتمی با یک تلقی دموکراتیک از قانون اساسی جمهوری اسلامی، روح آن را موافق تکثر می‌داند و می‌گوید: «قانون اساسی ما جامعه‌ی تک‌صدایی نخواست و خواهان جامعه‌ی چند صدایی و آزادی اندیشه‌ها در درون است. روح قانون اساسی ما موافق تکثر است و ما هم وظیفه داریم همان را مبنای کار قرار دهیم» (خاتمی، ص ۴۳).

خاتمی همچنین در طرح مؤلفه‌های مدرن نیز، همواره آنها را در پیوند تنگاتنگ با دین بیان می‌کند و هرگز حاضر نیست یکی را به نفع دیگری، کم‌رنگ‌تر کند (هرچند در بسیاری اوقات در عرصه‌ی عمل، اولویت همواره با دین بوده است)؛ «نظام ما، هم دین را می‌خواهد و هم در پناه دین، آزادی‌های مردم را روا می‌دارد. مقابله با آزادی‌های مردم، تضعیف نظام است؛ همچنان که تضعیف پایه‌های اعتقادی جامعه و دین، تضعیف نظام است» (همان، ص ۹۵).

محور تفکر اصلاحات؛ "توسعه سیاسی" در قالب آلترناتیو "مردم‌سالاری دینی" بود که به همراه ملزومات و دقایقی مطرح شد. ولی با این حال، گرایش‌های مختلف پیکره‌ی جنبش اصلاح‌طلبی، هر کدام در باره‌ی مفاهیم اساسی مربوط به آن یعنی دموکراسی، حاکمیت

ملی، حقوق بشر، جامعه مدنی، آزادی‌ها، قانون مندی، رقابت احزاب مختلف و... برداشت‌های خود را داشتند.

قانون‌گرایی، جامعه مدنی، آزادی‌های فردی، حقوق شهروندی، فرهنگ گفت و گو، تساهل و مدارا، شایسته‌سالاری، نفی خشونت، نواندیشی و به روز کردن اندیشه‌ی دینی، توجه ویژه به زنان و جوانان، تحمل آراء و اندیشه‌های مخالف؛ از مهم‌ترین نکات کلیدی و محورهای جنبش اصلاح‌طلبی بود که همواره از زبان محمد خاتمی و در ادبیات گروه‌های اصلاح طلب، ساری و جاری بود. محمد خاتمی در تأکید بر پیمان خویش با مردم و وعده‌های انتخاباتی می‌گوید:

"ما با شما پیمان بسته ایم که جامعه را به سوی تثبیت در چارچوب قانون اساسی ببریم و قانون‌گرایی را مدار و محور کار خود قرار دهیم. ما با شما برای استقرار و پیشرفت و توسعه‌ی همه‌جانبه و پایدار پیمان بسته‌ایم. ما با شما پیمان بسته ایم و با خدای خویش نیز عهد کرده‌ایم که مدافع آزادی‌های مدنی و حقوق مشروع و شناخته شده‌ی این ملت شریف و پاسدار حرمت و آزادی ملت باشیم. ما با شما عهد بسته ایم به سوی عدالت حرکت کنیم. ما با شما عهد بسته ایم سیاست تنش زدایی را به عنوان اساس رابطه‌ی خویش با جهان دنبال کنیم و با منطق گفت و گو و حفظ اصول و موازین، اعتبار و امکانات جمهوری اسلامی را بیشتر کنیم. امروز من همه‌ی این عهد و پیمان‌ها را تکرار می‌کنم و با شما تجدید پیمان می‌کنم و در هر جا و در هر حال با دفاع از ارزش‌ها، دفاع از اصول و دفاع از امنیت ملی در مسیری که مورد نظر رهبری بزرگوار ماست، پیش خواهیم رفت" (همان، ص ۱۰۹).

خط مشی خاتمی به ویژه در میان دانشجویان، جوانان، زنان، اقلیت‌ها و طبقه‌ی متوسط جدید، بسیار مقبول واقع شد، چرا که او طرح‌کننده‌ی تفکری بود که در بردارنده‌ی فاکتورهایی چون؛ حاکمیت قانون، آزادی‌های فردی (یا در واقع به‌زعم خاتمی همان احترام به زندگی خصوصی افراد)، تقویت نهادمدنی مدنی، برابری و شایسته‌سالاری و نیز در عرصه‌ی سیاست خارجی خواهان میانه روی و تعاملات گسترده‌ی بین‌المللی بود. اصلاح‌طلبان، با آگاهی از ضعف بودن بخش دموکراتیک نظام سیاسی (دولت و مجلس) در مقایسه با سایر بخش‌های نظام، و ناتوانی آن (بخش دموکراتیک) در اجرای برنامه‌های خود در مسیر تفکر حاکم، در پی افزایش قدرت و ظرفیت دولت و سپس تقویت سازوکارهای اجتماعی و اقتصادی توسعه‌ی سیاسی (دست کم در شعارهای خود) بودند. یکی از فعالان سیاسی در تعریف جنبش اصلاحات به چهار نکته اشاره می‌کند:

"۱- جنبش اصلاحات به آرمان‌های انقلاب همچنان معتقد و وفادار است... ۲- به نظام جمهوری اسلامی ایران وفادار است. البته جمهوری اسلامی دو رکن دارد؛ جمهوریت و

اسلامیت. جنبش اصلاح‌طلبی با فدا کردن رکن جمهوریت به بهانه‌ی دیانت موافق نیست...
 ۳- جنبش اصلاح‌طلبی بر این باور است که می‌باید در چارچوب قانون اساسی حرکت کند
 ۴- جنبش اصلاح‌طلبی حاکمیت را معادل نظام نمی‌داند، نقد حاکمیت نقد نظام نیست. تغییر حاکمیت تغییر نظام نیست. قانون اساسی تغییر حاکمیت از بالاترین سطوحش تا هر سطح دیگری را در یک سیستم انتخابات ادواری پیش‌بینی کرده است" (یزدی، صص ۲۸۳-۲۸۲).

خاتمی بازخوانی نوین اندیشه‌های امام‌خمینی را با توجه به شرایط و زمانه به عرصه‌ی سیاسی و مدیریتی کشور وارد کرد. قانون اساسی جمهوری اسلامی در نظر امام‌خمینی، جایگاه بسیار بالایی داشت و در اکثر موارد دارای مرجعیت بود. حق مردم و مشارکت آنان، عدالت اسلامی، آزادی در چارچوب قانون اساسی و احکام شرع و نیز جلوگیری از فساد دولتی، همگی در اندیشه‌های امام‌خمینی وجود دارد.

محمدرضا تاجیک- یکی دیگر از افراد اصلاح‌طلب- از دیدگاهی دیگر، "گفتمان خاتمی" را تحت عنوان "خاتمیسم" با نگاهی جالب توجه این‌گونه توصیف می‌کند:

"من از رهگذر این اصطلاحات و واژه‌ها، باورها، اعتقادات، نظریه‌ها و آموزه‌های یک فرد را مراد نمی‌کنم، بلکه یک دستگاه نظری- عملی را برداشت می‌کنم که به عناصر و دقایق گفتمانی خاص که همگی حول یک "نقطه‌گره‌ای یا کانونی" (nodal point) سامان یافته‌اند، دلالت می‌دهد. این نقطه‌ی گره‌ای و کانونی از نظر من "قانون" است که دقایق و عناصری همچون "جامعه مدنی"، "آزادی"، "مردم‌سالاری"، "همزیستی مسالمت‌آمیز"، "رقابت سیاسی قاعده‌مند"، "تکنر سیاسی"، "حقوق شهروندی"، "تمرکز زدایی از قدرت"، "سیاست اخلاقی"، "شایسته‌سالاری" و ... پیرامون آن سامان یافته‌اند" (روزنامه ایران، ۱۱ مرداد ۱۳۸۴، ص ۶)

به طور کلی تجربه‌ی دو دهه‌ی اول انقلاب و جمهوری اسلامی در خصوص تلفیق دین و دولت و ظهور نتایج نه‌چندان رضایت‌بخش در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و حتی اقتصادی، روشنفکران دینی و وابسته به نظام را به تأمل واداشته بود با وجود این‌که تئوری سیاست دینی از فردای ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ به اجرا درآمده بود و تجربه‌ی دموکراسی دینی (با نام جمهوری اسلامی)، قریب به دو دهه قدمت داشت، اما باز جناح موسوم به دوم خرداد که مطرح‌کننده‌ی لزوم اصلاحات در ساختار سیاسی- اجتماعی پس از انقلاب بود، بحث قابل جمع بودن دین و دموکراسی را به شکلی جدید به راه انداختند. آنها که مدعی وجود قرائت‌های متفاوت از دین بودند، این بار می‌خواستند شکل خاصی از دین (که دارای تساهل و مدارای بیشتری است) را با دموکراسی (آن هم با برداشت خودشان از دموکراسی) پیوند دهند. طرفداران برجسته‌ی حکومت دموکراتیک دینی که تلفیق دموکراسی را با برداشتی

خاص از دین ممکن می‌دانستند، عموماً اعتقاد دارند که تناقضی میان اسلام و دموکراسی وجود ندارد. در واقع می‌توان گفت؛ از نظر سعید حجاریان مغز متفکر اصلاحات؛ «نسبت دین و دموکراسی تباین تام نیست و این دو، تطابق تام هم با یکدیگر ندارند، لذا بعضی از اشکال دموکراسی می‌تواند احیاناً با بعضی از اشکال دین جمع شود.» (حجاریان، ۱۳۸۰، ص ۱۳۱)

محمد خاتمی به عنوان نماد رسمی جریان اصلاحات در عرصه ی عمل، و نماد حرکت اصلاح طلبی و نیز طراح شعار توسعه سیاسی، با تأکید بر روی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و مبانی آن نظام، مردم سالاری دینی را به عنوان یک آلترناتیو و در واقع راه نجات و سعادت مردم ایران همواره به شیوه های مختلف طرح می‌کرد و در پی عملیاتی کردن آن بود. او در نقطه ی عزیمت خویش به سوی تز "دموکراسی دینی"، در واقع در وهله ی اول به پیوند سیاست و دین در حاکمیت، شدیداً معتقد است. (خاتمی، ۱۳۷۹، صص ۳۶ و ۳۷)

...اگر شما به قرآن رجوع بکنید، احکام اجتماعی قرآن و حتی احکام فردی ای که در قرآن بیان شده، دست کم عده ی زیادی از آنها بدون داشتن یک نظام اجتماعی منطبق با قرآن قابل پیاده شدن نیست؛ یعنی اگر این احکام آمده است که پیاده بشود، لازمه ی آن، این است که "حکومت دینی"، "جامعه ی دینی" و "سیاست دینی" داشته باشیم؛ وگرنه بخش قابل توجهی از آموزش های قرآن معطل می‌ماند. علاوه بر این، اگر ما به "صدر اسلام" رجوع بکنیم، به کسانی که زمانشان متصل به زمان حضرت پیامبر (ص) بود و برداشت آنها ناشی از آموزش های پیامبر بود و آنهایی که در صدر اسلام زندگی می‌کردند، هیچ مسلمانی نیست که بگوید دین به سیاست کاری ندارد... در میان علمای عامه و خاصه، هرچه به عصر پیامبر نزدیکتر می‌شویم، وحدت کلمه در این که سیاست یک امر دینی است و دین هم مردم را به سیاست فراخوانده است، بیشتر می‌شود. یک اشتراک و یک اجماع عام میان مسلمانان است که سیاست جزء دین است و دین ناظر به سیاست است.

همانگونه که از سخنان بالا برمی‌آید، به نظر می‌رسد که خاتمی نیز، به عنوان یک عالم مسلمان که درد دین دارد، در تمییز واقع بینانه ی دین و دولت و نگاه تخصصی به مسأله ی سیاست و حکومت، با نگاهی درون دینی، برای مذهب و تعالیم و احکام آن اولویت قائل است؛ همان گونه که سیاست در مفهوم و تعریف اسلامی خود، معطوف به هدایت افراد جامعه به سوی صراط مستقیم و تربیت افراد مؤمن و متعهد و نیز مبارزه با ستم و برقراری عدالت است. یعنی نگاهی آرمان‌گرایانه و معنوی به سیاست. محمد خاتمی علی‌رغم، مشی همراه با تسامح خود و تأکید بر جامعه ی چند صدایی و تكثر افکار و آراء، نقش و جایگاه روشنفکران سکولار را بسیار غیرمردمی و در تعارض با فرهنگ جامعه ی ایران می‌داند و حتی آنان را به نوعی بی‌اعتنا به منافع و مصالح کشور قلمداد می‌کند: (خاتمی، ۱۳۷۶، صص ۲۰۰-۱۹۹)

جامعه‌ی ما جامعه‌ی دینی است و طبیعی است که بی‌دینان مدعی روشنفکری در این جامعه پایگاه و در دل مردم جایگاهی نداشته باشند و نداشته‌اند. متأسفانه آن چه به نام روشنفکری در عهد جدید تاریخ ملت ما جریان داشته است حرکتی صوری، بی‌بنیاد و بریده از مردم بوده است و هیچ‌گاه صدای مدعیان روشنفکری این مرز و بوم از "کافه‌تریاها!!!" و قهوه‌خانه‌های خاصی که در آن جا پز "پوزیسیون!!" می‌دادند بیرون نیامد و اگر آمد مردم صدای آنان را نشنیدند و اگر شنیدند زبان آنان را نفهمیدند و در نتیجه هیچ‌گاه تفاهمی به وجود نیامد. اگر هم روشنفکری گل کرد و مورد احترام قرار گرفت، کسی بود که با دین مردم نسبت داشت و به باورها و سنت‌های اصیل دینی، خود را نزدیک می‌کرد و از همین جا می‌توان راز و رمز محبوبیت بزرگانی چون آل‌احمد و دکتر شریعتی را در جامعه‌ی دیکتاتورزده و تحقیر شده مان دریافت. این دو هم روشنفکر بودند و مطالب روشنفکری داشتند، اما جامعه احساس می‌کرد که اینان خودی هستند و درد و حرف مردم را دارند. روشنفکر بی‌دین بخواهد یا نخواهد و بداند یا نداند، آب به آسیاب دشمن می‌ریزد، دشمنی که مخالف استقلال ما است و با فرهنگ اصیل و دیانت و آزادگی این ملت سر ستیز دارد.

به هر حال گفته‌های فوق را شاید بتوان با توجه به حضور عناصر مهم پوپولیسم در فرهنگ سیاسی جمهوری اسلامی و به ویژه هماهنگی میان گرایش‌های پوپولیستی و سنت‌های شیعه (که در جهت حمایت از محرومان و تأکید بر روی توده مردم و مستضعفان است)، تاحدودی توجیه کرد. اما آن چه در این میان مدنظر ماست، جدای از ارزش‌گذاری و نقد اعتقادات محمد خاتمی، طرح و بیان اساس اندیشه‌ی او به عنوان نماد حرکت اصلاح‌طلبی و توسعه‌ی دموکراتیک در دوران هشت ساله‌ی اصلاحات است.

آسیب شناسی جریان اصلاح طلبی

هر یک از گرایش‌های جبهه‌ی اصلاح طلبی سعی در تبیین و مفهوم‌سازی خاص مقولات اساسی طرح شده (توسعه سیاسی، جامعه مدنی، آزادی و...) داشتند، اما هیچکدام (به جزء مباحث عبدالکریم سروش درباره‌ی برخی مفاهیم، آن هم به طور نه چندان موفق و قابل تحقق) در تبیین و تدوین منظم این مفاهیم، کامل و جدی عمل نکردند. آنها با اعتقاد به پیوند میان فاکتورها و مفاهیمی که دست کم خاستگاه و ریشه‌ی بسیار متفاوت دارند، همگی آنها را با هم خواستار بودند، اما در عملیاتی کردن تز مورد وفاق خود (مردم‌سالاری دینی) و حتی پردازش نظری و علمی آن ناتوان بودند به بیان دیگر، اصلاح‌طلبان و ثنوری‌پردازان آنها در به تصویر کشیدن مفهوم، مؤلفه‌ها و راه‌کارهای عملیاتی کردن "دموکراسی دینی" موفق نبودند و نتوانستند پارادوکس‌های میان مقولات مدرن و سنتی موجود در بطن ساختار سیاسی-اجتماعی

ایران را به نحو مطلوب حل کنند. شاید به زعم بسیاری از اصلاح‌طلبان تعارضی میان ارزش‌های دینی و مفاهیم مدرن وجود ندارد ولی در دیدگاه بسیاری از افراد حاضر در حاکمیت، چنین مسأله‌ای پذیرفته شده نیست و بخش مهم از طیف‌های سنتی و روحانیت مرجع نیز آن را نمی‌پذیرند.

با وجود این که جنبش اصلاحات از همان ابتدا با واکنش‌های شدید مخالفان قدرتمند خود، رو به رو شد، اما جناح اصلاحات در تمهید علی‌هی چنین واکنش‌های حتمی تدبیری جدی نیندیشیده بود یا این که وفاق و ظرفیت چنین تدبیری را نداشت. اصولاً جریان‌های اصلاح طلبی به دلیل ماهیت خود باید تدبیر و برنامه‌ی بسیار منظم و دقیق برای پیشبرد اهداف خود داشته باشند. به رغم این که حرکت مردم در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ اتفاقی نبوده و ریشه‌های سیاسی - جامعه‌شناختی بسیار داشته است، اما خود شکل‌گیری جبهه و جریان اصلاح طلب که عاملان و حاملان پیام دوم خرداد بودند، پیشینه‌ی عمیق نداشت. این مسأله را یکی از اصلاح‌طلبان (محمد قوچانی) این چنین تشریح می‌کند:

"وضعیت تشکیل جبهه‌ی دوم خرداد، وضعیتی است که می‌توان گفت محصول گریزناپذیر شرایط به وجود آمده پس از دوم خرداد بوده است نه محصول یک تصمیم‌گیری آگاهانه، از قبل تعیین شده... جبهه‌ی دوم خرداد بعد از پیروزی تشکیل شده است... و می‌توان گفت در حقیقت بر مجموعه‌ی دوم خرداد تحمیل شده است که گرد هم بیایند و به خاطر یک مجموعه دشواری‌هایی، با یکدیگر تعامل نزدیک داشته باشند. این ویژگی به آن خاصیت شکنندگی می‌دهد و این خاصیت میان طیف‌های متنوع جبهه دوم خرداد وجود دارد" (قوچانی، ۱۳۸۱، ص ۳۶).

جناح دوم خرداد جریان منسجم و دارای منشوری مشخص نبود و به همین دلیل ثنوری مورد اجماع نداشت. جنبش اصلاحات در واقع، در تعمیق تفکر اصلاحی خود، دچار مشکل بود، مدیریت و رهبری متمرکز و یکپارچه‌ای نداشت، بسیاری از توان خود را صرف مقابله با مخالفان مقتدر اصلاحات می‌کرد و نهادمندی (غیردولتی) و سازمان‌های گسترده برای پی‌گیری برنامه‌های خود نداشت. خاتمی به عنوان نماینده‌ی جنبش اصلاحی، طرفداران آن را بسیار متکثر و متنوع می‌دانست، از این رو (و نیز به دلایلی دیگر) همواره از مواضع رادیکال‌تر دوری می‌جست. بهزاد نبوی در این باره می‌گوید: «قصور آقای خاتمی نظیر بسیاری از اصلاح طلبان این بود که فکر می‌کرد اگر تنها ریاست جمهوری را داشته باشد، می‌تواند شعارهای اصلاحی را تحقق بخشد به همین دلیل خودش را برای رهبری جنبش اصلاحی آماده نکرد» (نبوی، ص ۳۲۰). کما اینکه خاتمی، تلاش بسیار برای تقویت احزاب نکرد، آن‌گونه که محسن

میردامادی - یکی از افراد کلیدی حزب مشارکت (نزدیکترین حزب به محمد خاتمی) - عقیده دارد:

"...آقای خاتمی در ابتدای انتخاب‌شان در خرداد ماه ۷۶ در یک موقعیت استثنایی قرار داشتند که می‌توانستند حزب را در کشور ما با یک گام بلند ده‌ها سال جلو ببرند، یعنی اگر آقای خاتمی می‌آمدند و با همه‌ی کسانی که در انتخابات از ایشان حمایت کرده بودند، حزبی را تشکیل می‌دادند و رسماً دولت حزبی تشکیل می‌دادند، شرایطی به وجود می‌آمد که نیروهای مقابل آقای خاتمی هم، چون احساس می‌کردند بدون حزب نمی‌توانند آینده‌ای روشن در سیاست کشور داشته باشند، می‌رفتند و در مقابل این حزب، حزب جدید تشکیل می‌دادند و عملاً ما یک گام مهم در سیستم حزبی برمی‌داشتیم و یک سیستم دو حزبی شکل می‌گرفت... شاید هیچ‌کس دیگر، نه در گذشته قبل از آقای خاتمی و نه بعد از آقای خاتمی تا الان، چنین موقعیتی برایش پیش نیامده... ولی به هر حال آقای خاتمی به جمع بندی دیگری رسید و صلاح ندید که خودش را در قالب یک حزب محدود کند. من معتقدم اگر این اتفاق می‌افتاد تبعات بعدی که برای اصلاحات پیش‌آمد و بسیاری از ضرباتی که اصلاحات خورد پیش نمی‌آمد" (روزنامه‌ی هم‌میهن، ۷ خرداد ۱۳۸۶، ص ۶).

با این گفته‌ها این‌گونه به نظر می‌رسد که میردامادی عامل اصلی بحران جناح اصلاحات را در عملکرد محمد خاتمی می‌داند و به صراحت فقدان تشکیلات کارآمد را نیز مشکل اساسی اصلاحات می‌داند:

"...مشکل اصلی ما در دوره‌ی اصلاحات، فقدان تشکیلات فراگیر بود. وقتی که دولت و مجلس در اختیار اصلاح‌طلبان بود، تشکیلاتی نداشتیم که بتواند عقبه‌ی دولت و مجلس باشد و در آنجا مسائل مهم بررسی و تصمیم‌گیری شود... در بسیاری مواقع نیروهای مؤثر دوران اصلاحات با هم هماهنگ نبودند و کاملاً متفاوت و جدای از هم فکر می‌کردند و تصمیم می‌گرفتند، چون در تشکیلات واحدی نبودند... به هر حال آقای خاتمی ترجیح داد فراتر از احزاب حرکت کند و به رشد و توسعه‌ی احزاب کمک کند" (روزنامه‌ی هم‌میهن، ص ۶).

به عقیده‌ی ما، با وجود دخیل بودن عوامل مختلف جامعه‌شناختی - فرهنگی و...، مسأله‌ی کاستی‌های نظری و بحران تئوری (نظریه) و مدل (الگو) سیاسی در گفتمان‌های روشنفکری و اصلاح‌طلب، و نیز نداشتن سازمان‌های مؤثر و همسو، از مقولات بسیار مهم در عدم موفقیت مستمر آنها بوده است.

اصلاح‌طلبان، با آگاهی از کم بودن از ضعف بخش دموکراتیک نظام سیاسی (دولت) و ناتوانی آن در اجرای برنامه‌های توسعه‌خواهانه در پی افزایش قدرت و ظرفیت دولت و سپس تقویت سازوکارهای اجتماعی و اقتصادی توسعه‌سیاسی بود. اما حوزه‌های تحت کنترل جناح

دوم خرداد یعنی نهاد ریاست جمهوری، کابینه، مجلس قانون گذاری و نیز قانون اساسی به عنوان فصل الخطاب و قاعده‌ی بازی (به ویژه از نگاه اصلاح طلبان)، چه میزان قدرتی را برای پیشبرد توسعه سیاسی و اصلاح، در اختیار جناح دوم خرداد قرار می داد؟ تا چه حد می شد به کارکرد مطبوعات، احزاب و نهادهای مدنی برای پیشبرد اهداف اطمینان داشت؟ با توجه به حضور نهادهای بسیار مقتدر و تثبیت شده که هر کدام می توانستند در بخشی از نقاط و کانون‌های حیاتی جناح اصلاح طلب، نقش‌های مهم ایفاء کنند و به لحاظ قانونی نیز نهادهای مزبور با هیچ چالشی مواجه نیستند. اساساً جناح اصلاح طلب حاکم در دولت، با توجه به حوزه‌ی عمل و اختیارات خویش (حتی با تکیه بر قانون اساسی) نمی توانست در نهادها و ساختارهای کلیدی حاکمیت (مگر با استفاده از برنامه‌ی کلان و مشارکت مردمی) منشأ اصلاح جدی شود. سید محمد خاتمی یک سال پس از پایان دوره‌ی هشت‌ساله‌ی دولت خود در روایتی از دولت اصلاحات ضمن اشاره به عدم درک برخی اصلاح طلبان از پروسه‌ی ای بودن دموکراسی و نه پروژه بودن آن، می گوید:

"...من وقتی که تصمیم به شرکت در انتخابات گرفتم، یقین داشتم که رأی نمی آورم... به این خاطر هم هست که وقتی رئیس جمهور شدم طبیعی بود که در مواقعی عکس العملی برخورد کنیم و حال آنکه نمی دانستیم ممکن است برخی از این برخوردها منجر به سوء تفاهات درونی میان خودمان شود. ما دچار یک نوع آشفتگی مبنایی همراه با روزآمدی بودیم که ناشی از نداشتن برنامه‌ی قبلی بود، در حالی که رئیس دولت باید لحظه به لحظه تصمیم می گرفت" (روزنامه‌ی، جوان، ۲۲ اسفند ۱۳۸۵، ص ۲).

به طور کلی تحلیل مباحث فوق به نوعی، وجود تشویش و گسیختگی در برنامه، ذهنیت و عمل اصلاح طلبان را نمایان می سازد. چالش نظری که دامان جریان اصلاحات را همواره گرفته بود از جمله طرح و استفاده از مفاهیم مدرنی بود که اساساً ماهیتی سکولار داشته‌اند. ناتوانی در پیوند کارآمد این مقولات با دین و نیز عدم توجه به سیستم حاکم و الزامات و قوانین آن، از جمله چالش‌های اساسی فراروی اصلاح طلبان بود که معطوف به عوامل درونی این جنبش است. می توان عنوان کرد که از نگاه پست مدرن، شاید توسعه سیاسی، دموکراسی و دین به عنوان دال‌هایی تهی قابل ارتباط و پیوند با بسیاری از مفاهیم و مدل‌ها باشند، اما در عرصه‌ی واقعی و عملی سیاست ایران، چنین پیوندی را اصلاح طلبان، به نحو مطلوب و کارآمد هرگز نتوانستند ایجاد کنند.

سید محمد خاتمی، گاه بر قانونمداری به عنوان محور اصلاحات تأکید می کرد (بدون توجه به این مسأله که آیا اساساً عمل به همان قانون موجود به معنای اصلاح سیاسی است) و گاه توسعه سیاسی و جامعه مدنی در قالب مردم سالاری دینی و گاه حفظ نظام و حیثیت

رهبری. حجاریان هدف اصلاحات را خوشبینانه، تحقق ادامه‌ی روند توسعه سیاسی دوران انقلاب و امام خمینی می‌داند، تاج زاده زندگی با نشاط، مسالمت آمیز، قانونی و ... برای همه ایرانیان و ... را از اهداف اصلاحات دانسته است. اما اساساً زندگی با نشاط از دیدگاه چه کسی؟ نشاط یعنی چه؟ هر کدام از مردم ایران نشاط را در چه می‌بینند؟ طرح این اهداف به عنوان هدف اصلاحات، نه تنها ارزش علمی و تئوریک آن را می‌کاهد بلکه بیشتر به طرح آرزوهایی عامیانه می‌ماند تا یک برنامه جدی و منسجم سیاسی. به بیان دیگر در تعیین اهداف و اولویت‌ها، افراد برجسته‌ی اصلاح طلب دچار تشتت و پریشانی بسیار بودند. با این حال، تفکر اصلاحات، به دلیل طرح مفاهیم نو در آن فضای خاص حاکم و نیز نارضایتی مردم از وضع موجود، پس از هژمونیک (مسلط) شدن مایه‌ی امیدواری مردم ایران، برای رسیدن به مطالبات‌شان محسوب می‌شد.

به هر صورت، توسعه سیاسی به عنوان محور تفکر اصلاحات، علاوه بر چالش‌های ساختاری و قانونی حاکم (موانع بیرونی)، در درون خود جناح اصلاح طلب نیز، هرگز مفهوم و تعریفی سیستماتیک، مورد اجماع و عملیاتی نیافت و سازوکارها، مؤلفه‌ها و شاخص‌های آن مشخص نشد. به ویژه این که، این مقوله (توسعه سیاسی)، در قالب مردم‌سالاری دینی، مورد نظر غالب اصلاح طلبان بود و چنین تلفیقی برای کارآمد و قابل اجراء بودن، پردازش و مهندسی نظری آن را ضروری تر می‌کرد. همان‌گونه که گفته شد، جناح اصلاح طلب و شخص سیدمحمد خاتمی، که تا آخرین روزها، انتظار هژمونیک (مسلط) شدن را نداشتند، درصدد تهیه‌ی طرح نظری (مبتنی بر تحقیق و کار تئوریک) و برنامه‌ریزی کلان و منسجم برای پیشبرد اصلاحات برنیامده بودند. آنان به ناگاه در کشتی طوفان زده‌ی سیاست ایران صاحب بخشی از قدرت شدند، اما در مقابل امواج خروشان مطالبات جامعه‌ی جوان و بحران‌زده‌ی ایران، فاقد تدبیر، همبستگی، تئوری و استراتژی مشخص و شفاف و نیز سازماندهی قوی و مؤثر بودند. این گونه بود که دوره‌ی پس از حاکمیت هشت ساله‌ی گفتمان اصلاحات، چنان که دیدیم، رقم خورد.

نتیجه

در ایران گفتمان‌های اصلاح طلب و توسعه‌گرا، همواره به علت ضعف نظریه، الگوی (مدل) کارآمد و رهبری قاطع، کم و بیش با ناکامی مواجه شده‌اند. جریان اصلاح طلبی مورد بحث نیز در تحقق برنامه‌ی اصلی خویش (توسعه سیاسی) با ناکامی مواجه شد. طراحان اصلاحات، اساساً بدون برنامه‌ی دقیق و منسجم و عدم اطمینان از پیروزی در انتخابات هفتم ریاست جمهوری دوم خرداد ۱۳۷۶، وارد عرصه‌ی رقابت شده بودند و به همین دلیل،

مانیفست (دستورالعمل)، استراتژی و نظریه‌ای منسجم و قاطع نداشتند. آنها با طرح برخی مفاهیم کلی (شعارگونه) و بسیار مترقی وارد گردونه‌ی قدرت شدند ولی به معنایی، آمادگی لازم را برای کسب و حفظ قدرت نداشتند. در دوره‌ی دوم ریاست جمهوری محمد خاتمی (چهار سال دوم اصلاحات) نیز نوعی سرخوردگی، پریشانی و تشتت فزاینده در جبهه‌ی اصلاحات مشهود بود (با اشاره به این نکته‌ی مهم که سید محمد خاتمی با نوعی تردید و اجبار وارد عرصه‌ی انتخابات هشتم ریاست جمهوری شده بود). در این دوره، اصلاح‌طلبان بیش از آنکه در پی اصلاح ضعف‌های خود، تدبیر در مواجهه با چالش‌های ساختاری حاکم و اجماع و برنامه ریزی باشند، گویا تنها به پایان دوره‌ی دوم اصلاحات می‌اندیشیدند.

به دنبال چنین مسائلی، میان مردم، گروه‌های طرفدار و حامی اصلاحات (از جمله جنبش دانشجویی) و دولت اصلاحات به دلیل نارضایتی از عملکرد اصلاح‌طلبان، نوعی شکاف ایجاد شد. شکاف میان مردم و اصلاح‌طلبان و بی‌اعتمادی بوجود آمده، ضربه‌ای بزرگ به پیکره‌ی جنبش وارد کرد.

خاتمی به عنوان نماد اصلی حرکت اصلاح‌طلبی، در بین گروه‌های طرفدار خود و به لحاظ تشکیلات سیاسی - حزبی نتوانست نقش یک انسجام‌دهنده‌ی مقتدر را ایفا کند، تا جایی که گاه روابط وی با برخی از ارکان مهم جناح مقابل اصلاحات، بسیار نزدیک‌تر می‌نمود. حال آن که مدیریت و مهندسی این پروژه (اصلاحات سیاسی)، باید قوی، انسجام‌بخش و مدبر می‌بود؛ چرا که خواسته‌ها و شعارهایی را که در حرکت اصلاحی مطرح شد و حمایت و حرکت جامعه‌ی ایران را به همراه داشت، باید در جایی عملیاتی شده و از طریق نوعی مدیریت فعلیت می‌یافت. بی‌شک تحقق چنین اهدافی (آن هم در سیستم ایدئولوژیک حاکم) نیازمند سازوکارها و برنامه‌ریزی‌های خاص و دقیق است. از جمله:

- ۱- داشتن تئوری، منشور و برنامه‌ی مشخص، منسجم و کارآمد؛
- ۲- اجماع و وفاق در باره تئوری و منشور مشترک؛
- ۳- حفظ انسجام و وحدت درونی در جناح و حفظ پیوند منظم و مستمر با جامعه؛
- ۴- داشتن استراتژی و تاکتیک‌های شفاف و کارآمد در مقاطع مختلف؛
- ۵- داشتن تشکیلات و سازمان قوی.

در مجموع، چنین نتیجه می‌گیریم که جناح موسوم به اصلاحات (دوم خرداد) که طیف بسیار گسترده را تشکیل می‌داد، هر کدام دارای دیدگاه‌های خاص خود بودند و نظرها، استراتژی و اهداف متنوع را بیان و دنبال می‌کردند. تشتت و تعارض فزاینده میان این جناح در موارد بسیار، ناشی از همین مسأله و نیز مسائل دیگر از جمله نقش، جایگاه و عملکرد رهبری جنبش (محمد خاتمی) بوده است.

منابع و مآخذ:

الف. فارسی:

۱. بدیع، برتران، (۱۳۷۶)، *توسعه سیاسی*، ترجمه ی احمد نقیب زاده، تهران: قومس.
۲. بشیریه، حسین، (۱۳۸۴)، *دیباچه ای بر جامعه شناسی سیاسی ایران دوره ی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: نگاه معاصر.
۳.، "بحران مشارکت سیاسی و انتخابات خرداد ۱۳۷۶"، در: عبدالعلی رضایی و عباس عبدی، (۱۳۷۸)، *انتخاب نو (تحلیل های جامعه شناسانه از واقعه ی دوم خرداد)*، تهران: طرح نو.
۴. پای، لوسین... و [دیگران]، (۱۳۸۰)، *بحران ها و توالی ها در توسعه سیاسی*، ترجمه ی غلامرضا خواجه سروی، تهران: پژوهشکده ی مطالعات راهبردی.
۵. حجاریان، سعید، (۱۳۷۹)، *تاوان اصلاحات (مجموعه مقالات)*، تهران: مؤسسه ی نشر و تحقیقات ذکر.
۶.، (۱۳۸۰)، *از شاهد قدسی تا شاهد بازاری (عرفی شدن دین در سپهر سیاست)*، تهران: طرح نو.
۷. حقدار، علی اصغر، (۱۳۷۸)، *گفتنمان فرهنگی - سیاسی خاتمی*، تهران: شفیع.
۸. خاتمی، محمد، (۱۳۸۰)، *مردم سالاری*، تهران: طرح نو.
۹.، (۱۳۷۹)، *اسلام، روحانیت و انقلاب اسلامی*، تهران: طرح نو.
۱۰.، (۱۳۷۶)، *بیم موج (مجموعه مقالات)*، تهران: مؤسسه سیمای جوان.
۱۱. سریع القلم، محمود، (۱۳۸۰)، *عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران*، تهران: مرکز پژوهش های علمی و مطالعات استراتژیک خاور میانه.
۱۲. علی بابایی، غلامرضا، (۱۳۸۲)، *فرهنگ سیاسی آرش*، تهران: نشر آشیان.
۱۳. قوچانی، محمد، (۱۳۸۱)، *بردار بزرگتر مرده است: جنبش اصلاحات در احتضار*، تهران: نقش و نگار.
۱۴. لپیست سیمور مارتین (زیر نظر)، (۱۳۸۳)، *دایره المعارف دموکراسی*، گروه مترجمان، تهران: کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه.
۱۵. معین، محمد، (۱۳۶۴)، *فرهنگ فارسی*، جلد اول، تهران: امیرکبیر.
۱۶. میری، احمد، (۱۳۸۰)، *دیباچه ای بر فرهنگ استبداد در ایران*، تهران: نگاه معاصر.
۱۷. نبوی، بهزاد، «اصلاحات پیروز شده» در: حسین سلیمی، (۱۳۸۴)، *کالبدشکافی ذهنیت اصلاح گرایان*، تهران: گام نو.
۱۸. واینر، مایرون، هانتینگتون، ساموئل، (۱۳۷۹)، *درک توسعه سیاسی*، ترجمه ی پژوهشکده ی مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده ی مطالعات راهبردی.
۱۹. همایون کاتوزیان، محمد علی، (۱۳۷۹)، *دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی*، ترجمه ی حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
۲۰. یزدی، ابراهیم، «جنبش اصلاحات، اهداف و ضرورت ها» در: مهدی غنی و نرگس محمدی، (۱۳۸۰)، *اصلاحات هم استراتژی*، هم تاکتیک؛ مجموعه سخنرانیهای ایراد شده در جامعه زنان انقلاب اسلامی، تهران: سرایی.
۲۱. یو، دال سیونگ، (۱۳۸۱)، *فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی؛ مطالعه تطبیقی کره و ایران*، تهران: خانه سبز.

ب. روزنامه ها:

۱. روزنامه ی ایران (ویژه نامه پایان دوران ریاست جمهوری سید محمد خاتمی)، مصاحبه با محمد رضا تاجیک، شماره ۳۲۰۹، ۱۱ مرداد ماه ۱۳۸۴، ص ۶.

۲. روزنامه ی جوان، شماره ی ۲۲۶۷، ۲۲ اسفند ۱۳۸۵، ص ۲.

۳. روزنامه ی هم میهن، مصاحبه با محسن میردامادی، شماره ی ۱۴ دوره جدید، ۷ خرداد ۱۳۸۶، ص ۶.

ج. خارجی:

1. Pye, Lucian, (1996), **Aspects Of Political Development**, (Boston:little Brown And Company).

